



هخامنشیان

محمدتقی ایمان‌پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از ایران چه می‌دانم؟ ۱۵۶

هخامنشیان

محمد تقی ایمان‌پور



دفتر پژوهش‌های فرهنگی

ایمان پور، محمدتقی، ۱۳۳۷ -

هخامنشیان / محمدتقی ایمان پور. - تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۴۰۱.

۱۴۵ ص.؛ مصور، جدول. - (از ایران چه می دانم؟؛ ۱۵۶)

ISBN: 978-964-379-551-1

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا

کتابنامه: ص. [۱۳۷] - ۱۴۵.

۱. ایران - تاریخ - هخامنشیان، ۵۵۸ - ۳۳۰ ق.م. الف. دفتر پژوهشهای فرهنگی. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۱۴

DSR ۲۱۹

۸۷۲۸۵۶۱

کتابخانه ملی ایران

ISBN: 978-964-379-551-1

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۹-۵۵۱-۱

* **هخامنشیان از ایران چه می دانم؟ / ۱۵۶**

* مؤلف: محمدتقی ایمان پور

* سرویراستار و ناظر علمی: حسن باستانی راد

* ویراستار: مریم رفیعی

* طراح جلد: شهره خوری

* صفحه آرا: لیلا سعادت

* تصویر روی جلد: بهمن جلالی، قسمتی از سرستون بزرگ سنگی با سر انسان و

نیم تنه گاو (محل نگه داری: موزه ایران باستان)

* شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه * چاپ اول ۱۴۰۱

همه حقوق محفوظ است. هرگونه تقلید و استفاده از این اثر به هر شکل بدون اجازه کتبی

دفتر پژوهشهای فرهنگی ممنوع است.

دفتر پژوهشهای فرهنگی



مراکز اصلی پخش و فروش:

• دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان کریم خان زند، خیابان ایرانشهر شمالی، کوچه باقری

فصلدشتی، شماره ۵. کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۹۱۳

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۴۶۹۱

دورنگار: ۸۸۳۰۲۴۸۵

تلفن: ۸۸۲۱۳۶۴

تلفن های فروش: ۸۸۸۴۹۴۶۱، ۰۹۳۵۲۴۷۹۸۴۷

پست الکترونیک: lahze1386@gmail.com

فروش الکترونیک: www.iranculturalstudies.com

• پخش مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، نبش خیابان شهید وحید نظری، شماره ۲۵۵.

دورنگار: ۶۶۹۵۰۱۴۶

تلفن: ۰۹۱۲۲۱۷۷۶۴۷، ۶۶۴۱۷۵۳۲

یادداشت

با توجه به تحولات نوین فرهنگی در جامعه امروز، نیاز همه ایرانیان، به ویژه جوانان تیزبین و پرسشگر، به بررسی های جدید علمی و مستمر درباره تاریخ پرفرازونشیب ایران زمین و دیانت و فرهنگ و تمدن آن، بیش از گذشته نمودار شده است. از این رو، دفتر پژوهشهای فرهنگی با شناخت این امر و در جهت گسترش دیدگاه های همه جانبه و عمیق فرهنگی، تلاش مستمری را آغاز کرده و بر آن است تا با انتشار مجموعه *از ایران چه می دانم؟* آگاهی های مهم، دقیق و سودمندی را در حوزه های گوناگون ایران پژوهی در دسترس همه دوستداران ایران و جوانان علاقه مند کشورمان قرار دهد.

امید است که این دفتر بتواند با ارائه این نوع پژوهش ها، ضمن ایجاد پیوندی ناگسستنی میان فرهنگ امروز و دیروز و دوری از هرگونه ذهنیت و جانبداری های یک سویه و غیرعلمی، زمینه تبادل نظر و اندیشه را میان همه دانش پژوهان و علاقه مندان این عرصه فراهم سازد و در شکوفایی حرکت های نوین فرهنگی و اندیشه پرور و ایجاد آینده ای بهتر برای این سرزمین، نقشی شایسته و مفید ایفا کند.

کتاب حاضر به قلم دکتر محمدتقی ایمان پور به تاریخ سیاسی هخامنشیان می پردازد. هخامنشیان در سده های ششم تا چهارم پیش از میلاد، یکی از بزرگ ترین شاهنشاهی های

تاریخ جهان را در آسیای مرکزی، آسیای غربی و جنوبی، شمال شرقی آفریقا و شرق اروپا اداره می‌کردند. آنان یکی از درخشان‌ترین تمدن‌های باستانی را بر میراث پادشاهی‌های پیش از خود افزودند؛ چنان‌که هم امروز بسیاری از شناسه‌های فرهنگ و تمدن ایرانی ریشه در دستاوردهای آنان دارد.

هخامنشیان بر سرزمین پهناوری از هند تا قفقاز؛ از شوش تا آرات؛ از لیدیه تا دانوب؛ از فنیقیه تا مصر و لیبی و حبشه فرمان می‌راندند و توانستند ساتراپی‌های (استان‌های) این گستره جهانی را بر بنیاد دستاوردهای مدنی و فرهنگی استعدادها و ظرفیت‌های سرزمینی در هر استان بنا نهاده و ضمن احترام به تنوع فرهنگی، وحدت و یکپارچگی را حفظ کنند. درباره هخامنشیان در مجموعه از ایران چه می‌دانم؟ چند کتاب به خامه پژوهشگران و استادان نامدار نوشته شده است. کتاب‌هایی چون: داریوش بزرگ، کوروش کبیر، خشایارشا؛ پادشاه هخامنشی، کتیبه‌های ایران باستان، ایران باستان، زبان و ادبیات ایران باستان، و تخت جمشید که هر کدام به گوشه‌هایی از فرهنگ، فرمانروایی، جامعه، تمدن و دستاوردهای گوناگون هخامنشیان پرداخته‌اند.

دفتر پژوهش‌های فرهنگی

فهرست مطالب

- ۹ پیش‌سخن
- ۱۳ فصل یکم. مهاجرت آریاها به ایران و ورود پارسیان به پارس
- ۱۳ درآمد
۱. نظریهٔ ورود پارس‌ها به پارس از زاگرس شمالی به جنوب و
از طریق خوزستان
- ۱۴ ۲. مکان جغرافیایی پارسوا، پارسواش و پارسوماش و ورود
پارسیان به انشان
- ۱۶
- فصل دوم. بنیان‌گذاری امپراتوری پارسی به رهبری کورش بزرگ
- ۲۳ (۵۵۹-۵۲۹ پ.م)
- ۲۳ درآمد
- ۲۴ ۱. حضور قبایل پارسی در محدودهٔ مرزهای انشان
- ۲۶ ۲. ظهور کورش بزرگ و سلطه بر سرزمین ماد
- ۲۹ ۳. نبرد با لیدیه و فتح سارد
- ۳۱ ۴. تثبیت سرزمین‌های شرقی و فتح بابل
- ۳۶ ۵. عملیات نظامی کورش علیه اقوام شمال شرقی و سرانجام او
- فصل سوم. دوران فرمانروایی کمبوجیه (۵۲۹-۵۲۲ پ.م) و
- ۳۹ تصاحب سلطنت به‌دست داریوش بزرگ
- ۳۹ درآمد
- ۳۹ ۱. پادشاهی کمبوجیه و فتح مصر

- ۴۵ ۲. مرگ کمبوجیه
 ۴۷ ۳. کودتا در پارس

فصل چهارم. شهریاری داریوش (۵۲۲-۴۸۶ پ.م) و شکوه

- ۵۳ شاهنشاهی پارسیان
 ۵۳ درآمد
 ۵۴ ۱. داریوش و مقابله با شورش‌ها
 ۵۶ ۲. کشورگشایی‌های جدید
 ۵۸ ۳. شورش ایونی‌ها
 ۵۹ ۴. آغاز جنگ‌های پارسیان و یونانیان: جنگ ماراتن
 ۶۱ ۵. فرجام پادشاهی داریوش
 ۶۲ ۶. اصلاحات داخلی و اقدامات عمرانی
 ۶۵ ۷. فرهنگ و تمدن امپراتوری هخامنشیان

فصل پنجم. شهریاری خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵ پ.م) و آغاز

- ۶۹ ناکامی‌های پارسیان
 ۶۹ درآمد
 ۶۹ ۱. تثبیت قدرت پیش از جنگ با یونان
 ۷۱ ۲. جنگ‌های ایران و یونان در زمان خشایارشا
 ۷۹ ۳. سرانجام پادشاهی خشایارشا

فصل ششم. پادشاهی اردشیر اول و داریوش دوم (۴۶۵-۴۰۵ پ.م):

- ۸۱ آغاز افول امپراتوری هخامنشی
 ۸۱ درآمد

- ۸۲ ۱. پادشاهی اردشیر اول (۴۶۵-۴۲۴ پ.م.)
۸۷ ۲. پادشاهی داریوش دوم (۴۲۴-۴۰۵ پ.م.)

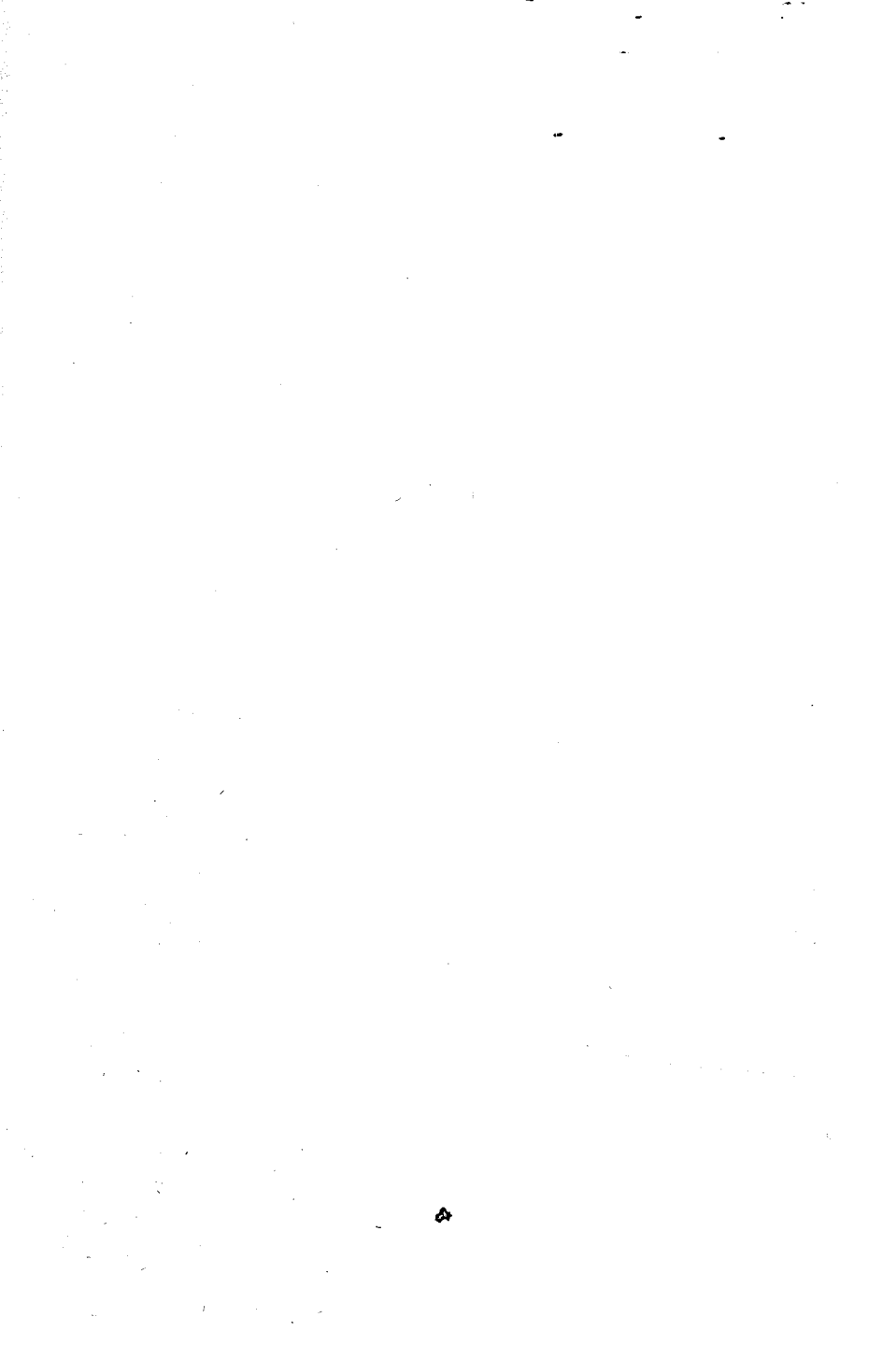
فصل هفتم. پادشاهی اردشیر دوم و اردشیر سوم (۴۰۵-۳۳۸ پ.م.):

- ۹۳ دوران کشمکش‌های داخلی
۹۳ درآمد
۹۳ ۱. پادشاهی اردشیر دوم
۱۰۳ ۲. پادشاهی اردشیر سوم و اردشیر چهارم (۳۵۹-۳۳۸ پ.م.)

فصل هشتم. داریوش سوم (۳۳۸-۳۳۰ پ.م) و پایان

- ۱۰۷ امپراتوری هخامنشیان
۱۰۷ درآمد
۱۰۸ ۱. اوضاع سیاسی در مقدونیه و تهدیدهای بالقوه
۱۰۸ ۲. نبرد گرانیکوس
۱۱۰ ۳. نبرد ایسوس
۱۱۲ ۴. فتح صور، غزه و مصر
۱۱۳ ۵. نبرد گوگمل
۱۱۵ ۶. اسکندر در راه شوش و تخت‌جمشید
۱۱۷ ۷. مرگ داریوش سوم و پایان امپراتوری
۱۲۰ ۸. پایان لشکرکشی اسکندر و بازگشت به بابل

- ۱۲۳ سخن پایانی
۱۲۷ تصاویر
۱۳۷ مآخذ



پیش سخن

پیش از ورود آریاها به فلات ایران، مردمان این سرزمین به مرحله زندگی شهرنشینی، ساختن ابزار، اختراع خط و کتابت و تشکیل نهادهای اجتماعی و سیاسی در بخش‌های مختلف ایران وارد شده بودند که اوج آن را در فرمانروایی ایلام در جنوب غربی ایران می‌توان دید. درحالی‌که پادشاهی ایلام میانه دوره شکوه و عظمت خود را سپری می‌کرد، قوم جدیدی وارد این سرزمین شد که بعدها با نام قوم آریایی شناخته شدند.

آریاها که از سده‌های میانی هزاره دوم پیش از میلاد وارد فلات ایران شده بودند، سرانجام در اواخر هزاره دوم در جانب شرقی رشته‌کوه‌های زاگرس، مادها در بخش شمالی و پارس‌ها در بخش‌های میانی این رشته‌کوه و در پشت مرزهای پادشاهی آشور و بابل در غرب و ایلام در جنوب مستقر شدند. سده‌ها حضور این اقوام مهاجر در پشت مرزهای ملت‌های نسبتاً متمدن آن روز یعنی آشور، بابل و ایلام از یک طرف باعث افزایش دانش و رشد تمدن در میان این اقوام مهاجر شد و از طرفی دیگر تهاجمات مکرر آشوریان علیه اقوام بومی منطقه و این مهاجران آریایی در زاگرس شمالی و مرکزی، فرصتی برای تقویت وحدت در میان قبایل آریایی و شکل‌گیری پادشاهی ماد در شمال غرب ایران و پادشاهی پارس‌ها در زاگرس مرکزی و جنوبی شد.

منازعات مداوم و جنگ‌های پی‌درپی میان قدرت‌های منطقه یعنی آشور، بابل و ایلام و همچنین جنگ‌های مداوم آشوریان با ایلامی‌ها سرانجام به تضعیف در نهایت فروپاشی فرمانروایی ایلامی‌ها در جنوب غرب ایران و ورود تدریجی پارسیان به انشان یکی از مراکز قدرت ایلام منجر شد. رقابت‌های آشوریان با بابل

نیز در نهایت باعث فروپاشی پادشاهی قدرتمند آشور به دست بابلیان با همکاری مادها و پیشروی مادها در شمال میان‌رودان شد. هرچند ابتدا قبایل ماد بودند که توانستند به رهبری دیاکو به وحدت برسند و فرمانروایی مادها در شمال غربی ایران در حدود ۷۰۰ پیش از میلاد به وجود بیاورند، اما سرزمین‌های متصرفی آنها تنها محدود به سرزمین‌های شمال غربی ایران و شمال میان‌رودان باقی ماند و سرانجام در سال ۵۵۰ پیش از میلاد فرمانروایی ماد دچار فروپاشی شد و سرزمین آنها به دست پارسیان افتاد.

کورش بزرگ که به ادعای خودش سه تن از اجدادش، یعنی کمبوجیه یکم، کورش یکم و چیش پیش، پیش از او بر انشان (پارسه) فرمانروایی می‌کردند و از طرفی از طریق مادرش ماندانا با آخرین شاه ماد نسبت داشت، موفق شد به سرعت به گسترش قلمرو خود پردازد. او پس از فتح سرزمین ماد، علاوه بر فتح سرزمین‌های شرقی که تا مرزهای سرزمین هند گسترش یافت، قلمرو پادشاهی لیدیه تا دریای سیاه و اژه و پادشاهی بابل تا مدیترانه را به تصرف درآورد. جانشین او، کمبوجیه دوم، نیز موفق شد بخش زیادی از شمال آفریقا، شامل مصر و لیبی، را ضمیمه قلمرو کورش کند. داریوش بزرگ نیز ضمن گسترش مرزهای کشور از جانب شرق به رود ایندوس در هند امپراتوری پارسیان را به یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های دنیای کهن تبدیل کرد. هم‌چنین داریوش با سازماندهی و تقسیم امپراتوری به ساتراپ‌ها، ایجاد سازمان‌های منظم اداری، ساختن بناهای عظیم و شاهراه‌های ارتباطی، ضرب سکه و نظم مالیاتی موفق به اوج گسترش و شکوفایی امپراتوری خود شد.

امپراتوری هخامنشی یکی از بزرگ‌ترین امپراتورهای دنیای کهن بود که علاوه بر گستردگی قلمرو، که از جانب شرق به رود ایندوس در هند و دریای مدیترانه و رود نیل در غرب و از شمال به دریاچه اورال در آسیای مرکزی و جنوب خلیج فارس و دریای عمان در جنوب محدود می‌شد، از یک ساختار و نظم سیاسی و اداری منسجمی برخوردار بود که بعدها سرمشق بسیاری از پادشاهان بعد از خود

شد. هم‌چنین شاهان هخامنشی موفق شدند با استفاده از تجربه تمدن‌های کهن مجموعه‌ای از بناها و هنرهای ترکیبی را پدید آورند که اوج تعالی آن را می‌توان در معماری و هنر تخت‌جمشید مشاهده کرد. در هر حال، شناخت و معرفی این دوره از تاریخ ایران که ما شاهد اوج گسترش مرزها و شکوفایی تمدن ایران هستیم یک ضرورت است. در راستای چنین هدفی بود که بنا به درخواست مجموعه «از ایران چه می‌دانم؟» از انتشارات «دفتر پژوهش‌های فرهنگی» که به‌درستی در پی معرفی تاریخ و تمدن ایران‌زمین به نسل امروز است، این کتاب فراهم شد و در آن سعی شده است با نگاهی علمی و مستند چگونگی شکل‌گیری امپراتوری هخامنشی و تحولات سیاسی آن تا پایان این امپراتوری در هشت فصل تحریر و معرفی شود. امیدوارم نسل امروز از این طریق با بخشی از تاریخ و تمدن کهن ایرانی که روزی بر بخش اعظم آسیای غربی فرمانروایی داشت و به نیک‌اندیشی و راست‌گفتاری و درست‌کرداری شهره بود بیش‌تر آشنا شوند و بدانند که این ملت هم‌چنان توانایی انجام کاری بزرگ را دارد و با همبستگی و تلاش می‌تواند ایران را به عظمت دیرینه خودش حداقل در بُعد دانش و فرهنگ برگرداند.



فصل یکم

مهاجرت آریاها به ایران و ورود پارسیان به پارس

درآمد پارسیان به عنوان شاخه‌ای از اقوام هندوایرانی و پیش از مهاجرت به ایران به همراه دیگر اقوام آریایی در آسیای مرکزی و پیش از آن در شمال قفقاز و استپ‌های جنوب سیبری اقامت داشتند. هرچند داده‌های باستان‌شناسی در مورد زمان و مسیر مهاجرت آنان به ایران محدود و مبهم است، اما امروز با استفاده از داده‌های محدود باستان‌شناسی و دانش زبان‌شناسی و دیگر شواهد تاریخی می‌توان ادعا کرد که پارسیان حداقل در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد و طی مهاجرتی آرام و تدریجی و مرحله‌به‌مرحله توانستند خود را از آسیای مرکزی و از جانب شرق و شمال شرقی ایران کنونی به دامنه‌های شرقی زاگرس در غرب ایران برسانند (Waters, 1999, p. 99; Imanpour, 2012, pp. 91-130).

پارسیان و مادها با ورود به دامنه‌های شرقی زاگرس، حداقل از اوایل هزاره اول با آشوریان مواجه شدند که در این ایام قدرت حاکم در غرب ایران بودند. نام پارسوا^۱، برای اولین بار در سال ۸۴۳ پیش از میلاد در سالنامه شالمانسر III (۸۵۴-۸۲۴ پ.م) و هشت سال بعد نیز نام مادها در ۸۳۶ پیش از میلاد ذکر شده است (Grayson, 1996, p. 40). پس از آن حداقل تا زمان سلطنت سارگون (۷۲۱-۷۰۵ پ.م) شاهد تهاجمات مکرر آشوریان به غرب ایران هستیم که تقریباً

نام «پارسوا» مکرراً در لشکرکشی‌های آشوریان به غرب ایران ذکر شده است (Waters, 1999, p. 100). در کتیبه سارگن دوم و آشوربانیپال اشکال دیگری از نام «پارسوا» به شکل پارسواش^۱ و پارسوماش^۲ نیز آمده است.

در یک دوره انتقالی از هزارهٔ دوم به هزاره اول پیش از میلاد، تعدادی از این قبایل پارسی به تدریج وارد سرزمینی شدند که بخشی از سرزمین بومی عیلامی‌ها به نام «انشان» بود و بعدها به نام آنان «پارسه» نامیده شد. آنان سپس به مرکزیت این سرزمین بود که توانستند بزرگ‌ترین امپراتوری عصر خود را به وجود آورند.

اما سؤال اصلی این است که پارسیان پیش از ورود به انشان (پارسه) در کدام نواحی ساکن بودند و از کجا و چه مسیرهایی وارد سرزمین انشان/پارسه و یا فارس امروزی شدند؟ برای پاسخ به پرسش فوق ابتدا باید به شناسایی سکونتگاه پارسیان در دامنه‌های زاگرس که در متون آشوری از آن تحت نام‌های «پارسوا»، «پارسواش» و «پارسوماش» و در متون اورارتویی «بارسوا» نام برده شده است پردازیم.

۱. نظریهٔ ورود پارس‌ها به پارس از زاگرس شمالی به جنوب و

از طریق خوزستان از آن‌جایی که پارسیان حداقل از قرن ششم پیش از میلاد وارد انشان شدند که بعدها به نام آنها پارس نامیده شده بود، تعداد زیادی از پژوهشگران مهاجرت آنها را از قسمت‌هایی در شمال زاگرس به طرف جنوب و سپس به سرزمین پارس دانسته‌اند. این نظریه مبتنی بر فرضیه‌هایی بود که مکان «پارسوا» را طبق منابع موجود ابتدا در شمال غربی دریاچه ارومیه می‌دانستند. این نظریه مورد حمایت بسیاری از پژوهشگران بود. زیرا به نظر می‌رسید این نظریه در جهت و اثبات نظریه‌ای باشد که معتقد به مهاجرت

1. Parsu(w)ash

2. Parsumash

تدریجی پارسیان از طریق قفقاز بوده که طی آن حدود ۸۵۰ پیش از میلاد در شمال زاگرس و در غرب و شمال غربی دریاچه ارومیه که از آنها در منابع «پارسوا» یاد شده است ساکن شدند (Ghirshman, 1964, p. 129).

نظریه مهاجرت پارسیان از طریق قفقاز و بعد توقف در شمال زاگرس و مهاجرت به طرف جنوب؛ یعنی از طریق خوزستان به انشان (پارسه) پیش از همه مورد توجه گیرشمن بود و از سوی وی توسعه یافت، و پس از آن هم تا مدت ها مورد پذیرش تعدادی از پژوهشگران قرار گرفت (Ghirshman, 1954, p. 75).

اما این نظریه در سال های اخیر مورد نقد جدی برخی از پژوهشگران از جمله استروناخ قرار گرفت و انتقادهایی اساسی بر آن وارد کرد، چنان که وی می نویسد:

«از نظر جغرافیایی مسیری که برای مهاجرت در داخل ایران توسط گیرشمن به آن اشاره شده غیرمحمّل است. بیش تر غرب ایران کوهستانی با دره های وسیع به طرف شرق زاگرس می باشد که گویا هیچ اشغالگری نمی تواند از زاگرس شمالی و از طریق خوزستان خودش را به فارس برساند» (Stronach, 1974, p. 239).

او دیدگاه مشترکی با یانگ (۱۹۶۷، ص ۱۹) داشت که معتقد بود حرکت گروه های قبایلی از سولدوز - اشنویه به طرف جنوب از طریق کوه ها و درّه های پیچ در پیچ که هر یک از آن درّه ها از سوی اقوام بومی یا مهاجران آریایی پیشین نظیر کاسی ها که قبل از پارس ها و مادها و در مهاجرت های قبلی به این منطقه آمده بودند اشغال شده بود، کاری خارج از توانایی پارس ها بود.

در حال گویا شرایط جغرافیایی و سیاسی غرب و شمال غربی ایران حداقل از پایان هزاره دوم و اوایل هزاره اول پیش از میلاد اجازه نمی داد که ایرانیان در قالب قبایل بزرگ بتوانند از طریق دامنه های زاگرس و غرب ایران که تحت نفوذ آشوریان و اقوام بومی منطقه بود عبور کنند و وارد خوزستان شوند.

۲. مکان جغرافیایی پارسوا، پارسواش و پارسوماش و ورود

پارسیان به انشان با درک جدیدمان از حضور پارسیان در غرب ایران، مبنی بر این که پارسوا، پارسواش، پارسوماش در متون آشوری و پارسوا در متون اورارتویی باید اشاره به پارسیان بوده باشد، کم تر تردید وجود دارد (ایمان پور، ۱۳۸۲، ص ۲۹-۵۰). هم چنین در سایه نگرش جدید، دیگر نظریه های پیشین که مکان پارسوا را در مکان های مختلف در زاگرس، شمال غربی دریاچه ارومیه، زاگرس مرکزی و نواحی جنوبی تر زاگرس می دانستند نیز نمی تواند پذیرفتنی باشد. اما سؤال اساسی این است: «پارسوا» که طی قرون و به طور متناوب مورد هجوم آشوریان، از زمان شلمانسر سوم (۸۴۳ پ.م) تا زمان آشوربانیپال در اواسط قرن هفتم پیش از میلاد بود و به اشکال مختلف در متون آشوری و اورارتویی ظاهر شد، در کجا واقع شده بود؟

تاکنون مکان های مختلفی برای «پارسوا» شامل سواحل جنوبی دریاچه، محدوده مهاباد و زرینه رود، ناحیه درّه سولدوز در حوالی سواحل دریاچه ارومیه، بالای رود «زاب پایین» نزدیک به سولدوز، منطقه ای بین اورامانات، صحنه و سنندج، و نواحی پست تری در اطراف کرمانشاه، پیشنهاد شده است. اما یکی از جامع ترین تحقیقاتی که در سال های بعد به جغرافیای زاگرس و امیرنشینان این منطقه اختصاص یافت رساله دکترای لوئیس لوین بود که وی با بررسی تقریباً همه متون میخی قدیم و تحقیقات جدید به این نتیجه رسید که «پارسوا» بایستی در کوه های زاگرس مرکزی و در شمال غربی جلگه ماهیدشت و در پهنای این منطقه قرار داشته باشد (Levine, 1974, p. 112).

در مجموع، با مروری بر مباحث فوق و بررسی خط سیر لشکرکشی آشوریان علیه پارسیان در طول بیش از صد سال که اغلب به نواحی جنوبی تر مادها اشاره دارند و با توجه به این که نام «پارسوا» مشخصاً با نواحی مانند

الیبی، هالمان، شورگادی، کیشیسم و نامری که به‌عنوان امیرنشینان زاگرس مرکزی شناخته شده‌اند، آمده است؛ لذا به ادعای لوین پارسوا هم باید در زاگرس مرکزی قرار داشته باشد. به‌دیگر سخن، گویا نظریه لوین در شناسایی تنها یک مکان نسبتاً ثابت برای پارسیان در زاگرس مرکزی و در ناحیه ماهیدشت بیش از دیگر فرضیه‌ها، قابل قبول است. اما انتقادی که بر نظریه‌اش وارد است، محدود کردن «پارسوا» به یک محدوده نسبتاً کوچک در زاگرس مرکزی بدون در نظر گرفتن تعداد زیاد قبایل و جمعیت پارسیان است. زیرا براساس منابع یونانی تعداد قبایل پارسی در مقایسه با قبایل مادی خیلی بیش‌تر بوده است. بنابراین پارسیان باید مناطق بسیار وسیع‌تر از آنچه لوین پیشنهاد کرد در زاگرس مرکزی و نواحی شرقی آن که احتمالاً تا مرکز ایران کشیده می‌شد، اشغال کرده باشند (Imanpour, 2002-2003, pp. 68-71).

چنان‌که می‌دانیم، علاوه بر پارسیان، نام مادها نیز به‌طور مکرر در منابع آشوری آمده است. آنها اغلب تحت عنوان «مادهای دوردست»، «مادهای قدرتمند دوردست»، «مادها کسانی که در سرزمین‌های دور قرار دارند»، «مادهای دوردست در مرزکوه بیکنی» و «مادها که در کنار صحرای نمک زندگی می‌کنند»، ذکر شده است (Luckeubill, 1973, vol. 1, p. 795). به نظر می‌رسد که قبایل ششگانه ماد که هرودوت از آنها نام می‌برد (Herodotus, 2013, II) در سرزمین وسیعی که از یک طرف از جانب شرق به ساوه و تهران و از جنوب به کاشان و تا نواحی اصفهان امروزی و در شمال غربی به دره‌های سفیدرود و دشت مراغه و میانه محدود می‌شد، پراکنده بودند (Diakonoff, 1985a, p. 75). از سوی دیگر ما از طریق گزنفون هم‌چنین می‌دانیم که پارس‌ها دوازده قبیله بودند (Xenophone, 1914-25, 1, 2, 3). هم‌چنین اگر روایت هرودوت را در این مورد بپذیریم، پارس‌ها به قبایل زیادی تقسیم می‌شدند که طی ده تا از

آنها را نام می‌برد (Herodotus, 2013, I, 125). به‌علاوه شلمانسر سوم در بیست و چهارمین سال حکومتش ادعا می‌کند از بیست و هفت تن از پادشاهان سرزمین «پارسوا» باج دریافت کرده است (Luckenbill, 1973, p. 581) هرچند که این ادعا غلوآمیز به نظر می‌رسد و احتمالاً منظور از پادشاهان همان رؤسای قبایل پارسی است، اما در هر حال این گزارش دلالت بر گستردگی تعداد قبایل پارسی در مقایسه با مادها و پراکندگی آنها در نواحی و سرزمینی گسترده‌تر از ماهیدشت کرمانشاه در شرق و جنوب شرقی زاگرس دارد.

این اطلاعات از یک سوی، و شناسایی مکان قبایل پارسی در سرزمین‌های وسیعی که تا نواحی کرمان در ایران مرکزی امتداد داشت (ایمان‌پور، ۱۳۸۲، ص ۲۹-۵۰) از سوی دیگر، و شواهد تاریخی از دوره کورش و داریوش بزرگ که دلالت بر حضور قبیله کرمانیا در شرق انشان/پارسه دارد، نشان می‌دهد که تعداد قبایل پارسی و سرزمین‌هایی که آنها در خلال مهاجرتشان به ایران اشغال کرده بودند، نباید از مادها کم‌تر باشد (Imanpour, 2012, pp. 212-225). هم‌چنین، ظهور نام پارسیان در گزارش‌های آشوری همراه با نام نامری و هرهر و مادها در زاگرس مرکزی و نواحی شمالی‌تر آن و نیز ذکر نام «پارسوا» همراه الیپی، انزان و عیلام در محدوده زاگرس جنوبی (Levine, 1982, p. 39) و پراکندگی قبایل پارسی در منطقه وسیعی در دامنه‌های شرقی زاگرس که احتمالاً تا نواحی کرمان و یزد امتداد داشت (Imanpour, 2012, pp. 134-147)، همگی نشان می‌دهد که برخلاف نظریه‌ی لوین حضور پارسیان تنها به زاگرس مرکزی و جلگه ماهیدشت محدود نمی‌شد، بلکه قبایل پارسی در مناطق وسیع‌تری که از جلگه ماهیدشت در زاگرس مرکزی تا نواحی کرمان و یزد در مرکز

۱. منابع لاتین مانند کتاب تواریخ هرودوت، درون خود به چند کتاب و هر کتاب به چند بخش (فصل) و بند تقسیم می‌شوند. برای نمونه در این ارجاع، منظور کتاب یکم و بند ۱۲۵ است.

ایران و در جنوب تا مرزهای انشان در فارس امروزی ادامه داشت، پراکنده بودند (Imanpour, 2002-2003, pp. 68-71; Potts, 1999, p. 287). تعدادی از این قبایل پارسی در عمق زاگرس مرکزی تا آنجا پیش رفتند که خود را در مواجهه با قدرت بزرگ منطقه، یعنی آشوریان در غرب و سرزمین عیلام در جنوب زاگرس یافتند. آنان به دلیل حاکمیت قدرت مند عیلام بر انشان تا زمان شوتروک ناحوته (۷۱۷-۶۹۹ پ.م) که هم‌چنان عنوان «شاه انشان و شوش» را با خود حمل می‌کرد (Diakonoff, 1985b, p. 20) بیشتر توجه‌شان را بر روی زاگرس مرکزی، متمرکز کردند. اما از اواخر قرن هشتم و اوایل قرن هفتم پیش از میلاد به دلیل ظهور قدرتمند آشوریان در منطقه که به دنبال آن عیلام در این دوره به شدت تحت فشار آشوریان قرار می‌گیرد، باعث می‌شود پارسیان از فرصت ضعف عیلام استفاده کرده به تدریج وارد سرزمین انشان شوند که در این زمان به‌عنوان یک کشور مستقل و جدا از عیلام مطرح شده است.

به‌دیگر سخن، به‌نظر می‌رسد از اواخر قرن هشتم پیش از میلاد و در دوره سارگن دوم و سپس در زمان سناخریب فشار آشوریان بر امیرنشینان زاگرس مرکزی از جمله پارسیان از یک طرف و تهاجمات بی‌امان آنها علیه عیلام و شوش که باعث غفلت عیلامی‌ها از مرزهای شرقی‌شان، یعنی انشان شده بود، باعث شد که رهبری قبایل پارسی پس از سال‌ها حضور در زاگرس مرکزی که بیشتر توجه‌شان را معطوف به نواحی غرب و آنسوی زاگرس کرده بودند، به فکر یافتن راه‌های دیگر برای گسترش سرزمین‌های خود افتادند. شرایط سیاسی غرب ایران، خصوصاً حضور مادها در شمال هر نوع پیشروی پارسی‌ها را به آنسو از آنها سلب کرده بود (ایمان‌پور و علیزاده، ۱۳۹۱، ص ۲۱-۳۹). بنابراین از آنجایی که بعضی از قبایل پارسی احتمالاً

از قبل در مرزهای انشان و حتی در بخش‌هایی از انشان به‌طور مسالمت‌آمیز ساکن شده بودند، و با در نظر گرفتن شرایط سیاسی منطقه خصوصاً شرایط سیاسی انشان که چنین فرصتی را برای حضور بیش‌تر پارسیان در این سرزمین آماده کرده بود، احتمالاً آنان در همین ایام، در نیمه اول قرن هفتم پیش‌از میلاد موفق شدند که در انشان نفوذ بیش‌تر کرده، در نهایت در آن‌جا ساکن شوند (Sumner, 1994, p. 104; Stronach, 1997, p. 37). این نظریه هم‌چنین با ادعای کورش که پدران وی سه نسل پیش از وی فرمانروای انشان بودند نیز تطبیق می‌کند (Brosius, 2000, p. 11). خصوصاً این‌که ادعای آشور بانیپال مبنی بر این‌که کورش (کورش اول پدر بزرگ کورش بزرگ) پادشاه انشان برای وی باج فرستاده است و یک مَهر سلطنتی در تخت جمشید نیز ادعای کورش را تأیید می‌کند. زیرا در این مَهر سلطنتی در تخت جمشید که به زبان عیلامی نوشته شده، آمده است «کورش انشان پسر تس‌پس» (بریان، ۱۳۷۹، ص ۷۴). پس از آن ما شاهد ادعای کورش دوم (کورش بزرگ) هستیم که پس از فتح بابل و در استوانه معروف خود مدعی است اجداد او سه نسل پیش از وی و از زمان چیش‌پیش در انشان شاه بوده‌اند (Briant, 2005, p. 12) و در سالنامه نبونید نیز هنگامی که از جنگ بین استیاگ و کورش دوم سخن گفته می‌شود از کورش به‌عنوان شاه انشان نام برده می‌شود (Grayson, 1975, p. 106). از طرفی داریوش بزرگ نیز در کتیبه بیستون مدعی است که هشت تن از اجداد او از جمله چیش‌پیش، پیش از او در پارس شاه بودند (Kent, 1953, DB). از آن‌جایی‌که امروزه در یکی‌بودن انشان و پارسه کم‌تر تردید وجود دارد، لذا طبق این ادعاها به‌نظر می‌رسد که پارس‌ها حداقل از زمان چیش‌پیش در انشان فرمانروا بودند (Imanpour, 2012, pp. 160-162; Hansman, 1972, pp. 111-124).

به‌علاوه آشور بانیپال در این کتیبه خود پس از پیروزی بر عیلام ادعا می‌کند «هنگامی که کوراشیا شاه پارسوماش در سال ۶۴۶ پیش‌از میلاد خیر پیروزی من

را بر عیلام شنید فرزندش آروکو را به‌عنوان گروگان نزد من فرستاد» (Weidner, 1931-1932, p. 4). از آن‌جایی که تعداد زیادی از پژوهشگران این کورش، شاه پارسوماش را همان کورش اول و فرزند چیش‌پیش شاه انشان که کورش بزرگ در استوانه خود از او با عنوان شاه بزرگ انشان یاد می‌کند و با فردی که نام وی در مُهره تخت‌جمشید به‌عنوان یک انشانی آمده است، یکی می‌دانند (Waters, 2011; Potts, 2005). می‌توان نتیجه گرفت که ورود پارس‌ها به انشان می‌تواند در اوایل سده هفتم پیش‌ازمیلاد و پیش از نبرد حلوله اتفاق افتاده باشد و اجداد کورش اول در این ایام در انشان فرمانروای مستقل داشتند.

در هر حال، با افزایش فشار و تهاجمات آشوریان علیه عیلام در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن هفتم پیش‌ازمیلاد در زمان سارگن دوم و سناخریب، منجر به ورود بیش‌تر پارسیان به قلمرو شرقی عیلام، یعنی انشان شد. بعد از این حوادث گاهی انشان با عنوان پادشاهان عیلامی به‌صورت مستقل و یا با نام شوش ظاهر می‌شود، اما مسئله مهم‌تر بعد از این زمان، ظهور نام انشان در آثار و نوشته‌های پارسی است که همراه با نام پارسه و در عنوان پادشاهان پارس آمده است (Brosius, 2000, p. 11). تغییر نام انشان به پارسه احتمالاً هنگامی مطرح شد که پارسیان به‌طور کامل بر این سرزمین مسلط شدند و پادشاهی هخامنشی را به مرکزیت پارسه (انشان قدیم) پایه‌گذاری کردند. طبق سنت موجود در میان پارسیان که اغلب نام کشور را به‌نام قبایل و اقوام خود می‌خواندند، آنان نیز نام خود را به این سرزمین دادند و آن را «پارسه» خواندند و بعدها نیز یونانیان آن را پرسی^۱ خواندند که تا به امروز تقریباً نام کهن حفظ شده است.